

رضی الله عنه پر سید یا رسول الله چه دیدی که استرجاع
 نمودی فرمود اما امری که تعلق باین سفر شما داشته باشد
 خود نیست گفتند یا رسول الله پس کدام چیز است بل انیم
 فرمود کشته شوند درین حره سنکستان آنهائی که خیار امت
 من باشند بعد از اصحاب من و در روایتی امه که هرگاه
 باین موضع میرسید بل ست مبارک خود اشارت میکرد می
 فرمود کشته شوند درین حره خیار امت من صلی الله علیه و آله
 و سلم و رضی الله عنهم و از ابن عباس نیز مثل این روایت امه
 و از کعب اخبار روایت کرده اند که گفت در توریت امه که در
 سنکستان شرقی مدینه مطهره مقتولان باشند که رویهای
 ایشان روز قیامت در روشنی مثل ماه شب چهاردهم باشد
 و ابن زباله روایت میکند که روزی در عهد امیر المومنین عمر
 بهاران بسیار باران بود و روی بایاران خود بسیر سواد مدینه
 منوره پیرون امه تا به وضعی رسید که انرا حره واقم گویند
 و سیلهای آب از هر کنار وادی روان میرفت کعب اخبار هم
 در آن مبان بود گفت به تحقیقی والله یا امیر المومنین سیلهای
 خون هم درین وادی روان گردد چنانچه این اب میرود
 عبد الله بن زبیر نزد بک ترامد و گفت در کدام زمان بود این
 واقعه یا ابا اسحق کعب گفت ای ابن زبیر پیرو هیز و بترس که اینها
 بل ست و پای تو واقع نشود اکنون درین واقعه ائمه اهل سیر
 و در این بطریق تفصیل و اجمال تقریر مقال کرده و در اینجا

عبارت هر یکی از آنچه بر هر نهجی که تقریر کرده مجمل با مفصل
 مترجم گردد تا در تقریر و تحریر اصل قضیه تغیر و نقصان راه
 نیابد و الله اعلم قرطبی میگوید که سبب در خروج اهل مدینه
 منوره از مدینه مطهره که در بعضی احادیث واقع شده
 همین واقع حیره است که در زمانی که این بلك مطهره در
 روانی و عمارت مرتبه حسن و کمال رسید و بوجود بقایای اصحاب
 مهاجرین و انصار و علمای عالیمقل از تا بعین اختیار مملو و
 مشحون بود حوادث و فتن بر سبیل توالت و توالی روی
 بدان آورد و اهل مدینه از مخافت این افات اختیار رحلت
 ازین موضع که محل رحمت و مهبط برکات است نموده بیرون
 آمدند و یزید بن معاویه مسلم بن عقبه مرثی را بالشکر
 عظیم از اهل شام بقتال اهل مدینه منوره فرستاد تا
 ایشان را بحیره مدینه مطهره در غایت شناخت و قباحت
 بقتل رسانیدند و سه روز هنک حرمت حرم نبوی صلی الله و آله
 و سلم نموده داد اباحت و الحاد دادند ازینجهت این واقعه
 حیره نام امک و وقوع این واقع در حیره واقع بود که بر مسافت
 ایک میل از مسجد سرور انبیا است صلی الله علیه و آله و سلم
 و بکهار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علماء
 تابعین اختیار بقتل رسانیدند و از عموم ناس و رای نساء و اطفال
 ده هزار کس را کشتند و هفتصد تن از حاکمان قرآن مجید
 و نود و هفت از قوم قریش را در تحت تیغ ظلم در آوردند و فستق

و فساد و زنا را مباح ساختند تا بعد یکه آورده اند که هزار
زن بعد ازین واقعه اولاد زنا زائیدند و اسپانرا در مسجد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جولان دادند و در روضه شریف
که نام موضعی است در میان قبر و منبر منیف و حل یت صحیح
و رود بافته که روضه ایست از ریاض جنت اسپان بول و روٹ
کردند و مردم را بر بیعت یزید پلید بر عهد عبودیت بلکه اگر
خواهند بفرود شد و اگر خواهل ازاد کنند و خواه بطاعت خدا
جل و علا خوانند خواه بعصیت جبر و اگر آه نمودند چون نزد
یزید پلید عبد الله بن زمره رضی الله عنه ذکر بیعت بر حکم
قران و سنت بر زبان آوردند و حال کردنش زدند و هم قرطبی
گوید که اهل اخبار گویند که مدینه منوره در آن زمان مطلق
از مردم خالی ماند و فواکح و ثمرات او نصیب و حوش و بهائم
آمد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرامگاه ساخت
و همدانق آنچه مخبر صادق بدان خبر داد بود بظهور آمد
انست ترجمه کلام قرطبی و طبرانی که از اعظم علماء حدیث
است در خبری طویل از عروه بن الزبیر درایت کرده که چون
معاونه رخت اقامت بد او آخرت کشید عبد الله بن الزبیر از
انقیاد و اطاعت یزید پلید کرانی نمود و از عتق بیعت او ابا آورد
و بسب و شتم وی زبان بر کشاد چون صورت اینحال به یزید
رسید سوگند یاد کرد که او را جز غل در کردن نیآورد شخصی را
"اب یزید فرستاد با را بن عبد الله بن زبیر با وی گفتند که اگر

از نقره غل مدازی و از برای مهبت سو گنند یزید در کردنت
 بیند از ی و بالای آن جا مها پیوشی هر آینه صلح تو با وی
 بطریق امن و سلامت اقرب باشد عبد الله بن زبیر گفت خل او ند
 تعالی هرگز او را درین سو گنند راست کونکرد اند من هرگز
 برای غیر حق نرم نشوم تا سنک سخت در زبیر دند ان نرم نشود
 بعد از آن عبد الله بن الزبیر بنیاد دعوت کرد و مردم را
 با طاعت خود خواند بزید بلید بن معاویه مسلم بن عقبه مرثی
 را با لشکری از اهل شام بقنال اهل مدینه برانگیخت و حکم
 کرد تا بعد از تمام کار اهل مدینه متوجه مکه گردد و کار عبد الله
 بن زبیر نیز با خور رساند چون مسلم بن عقبه مدینه با سگینه
 در آمد بقایای اصحاب رضی الله عنهم که در مدینه مطیبه
 بودند و بکر بزنها دند و مسلم بن عقبه در قتل اهل این ملک
 شریفه داد اسراف و فساد داده بجانب مکه معظمه روی نهاد
 و هم در اثناء راه بر بستر هلاک افتاد و هرد و حصین بن نهر
 کند ی را خلیفه خود بگرفت و بمعاصره ابن الزبیر و رمی منجنیق
 و احراق و صیت نمود و رخت اقامت بد ار البوار کشید و چون
 حصین بن نهر را خبر موت یزید پلید رسید بگر بخت و وقوع
 این مهام انصرام نیافت اینست کلام طبرانی و ابن جوزی گفته
 که چون سنه اثنین و ستین در آمد یزید پلید بن معاویه عثمان
 بن محمد بن ابی سفیان را که پسر عم او بود مدینه منوره فرستاد
 تا اهل آنرا به بیعت وی دعوت نماید عثمان بن محمد چما

را از اهل مدینہ بجانب یزید پلید روانہ ساخت بعد از آنکہ
 این جماعت از بیش یزید پلید بحکم العود احمدی مدینہ
 مطہرہ عود نمودند زان بسبب و شتم یزید پلید بکشادند و بہ
 بی دینی و شرب خمر و ارتکاب منافی و ملامتی و لعب کلاب و
 دیگر اوصاف ذمیہ او را یاد کردند و از بیعت او خلع و تبری نمودند
 و باقی اهل مدینہ منورہ را نیز از قصد بیعت و اطاعت او بیزار
 ساختند منہ رکہ یکی از ان جماعت بود کہ گفت واللہ وی مرا
 صد ہزار درہم جایزہ داد و احسان نمود و لیکن من راستی را
 از دست ندہم وی شارب خمر است و تارک صلوة و بعد از خلع
 بیعت یزید شقی اهل مدینہ قرار بیعت بر عبد اللہ بن حنظلہ
 الغسیل دادند و عثمان بن محمد را کہ عامل یزید پلید بود اخراج
 نمودہ ساخت کرامت این بلکہ مطہرہ را از لوٹ اغیار پاک
 ساختند و عبد اللہ بن حنظلہ میگفت واللہ از بیعت یزید پلید
 بیرون نیامدم و بروی خروج نکردیم تا نترسیم ہم کہ سنگ
 از آسمان بیارد و ہم ابن جوزی از ابوالحسن مد اہنی کہ یکی
 از ثقات روایہ است نقل میکنند کہ اهل مدینہ منورہ بعد از
 ظہور دلائل فسق و فساد یزید پلید بر منبر بر آملہ خلع بیعت
 او نمودند عبد اللہ بن ابی عمرو بن حفص مخزومی عمادہ
 خود را از سر بر آورد و گفت کہ اگرچہ یزید مرا صلہ و انعام
 فرمود و در جایزہ من بیفزود ولیکن وی دشمن خدا دایم
 الہ است من اورا از بیعت خود بر آوردم همچنانکہ دستار

خود را از سر خود بر آوردیم و دیگری بر خواست و نعلین خود را
 از پای خود برد و بر همین نهج ذلوع بیعت یزید پلید نمود تا آنکه
 مجلس از عهدهم و نعال پر شد بعد از آن عبد الله بن مطیع را
 بر قریش و عبد الله بن حنظله را بر انصار و الی ساختند و هر که از بی
 امیه بود همه را در دران مروان محاصره نمودند مروان و جماعت
 که با وی بودند روی اسنغاثت و اسنغاننت به یزید پلید آوردند و از
 طلب لشکری نمودند و وی مسلم بن عقبه را بر قتال اهل مدینه منوره
 برانگیخت و وی پسر معمر بود با وجود ضعف حال در مقام
 جرات و تجال آمد همت بر قتال اهل این بلك شریفه بر کماشت
 منادی بحکم یزید ندا داد تا هر که قدم در سیر حجاج زین
 اسباب سفر و اسلحه جنگ از سرکار خاصه دیوان برگیرد و بالای
 آن صد دینار بطریق انعام در وجه آمد اد هم در ساعت بدست
 وی دهند و از ده هزار کس را با این طریق بر راه قتل و فساد
 روانه ساخت و با بن مر جاننه حکم فرستاد تا بغزای ابن زبیر
 رود ابن مر جاننه در امتثال این امر توقف نموده گفت لا والله
 هرگز جمع نکنم برای فاستی قتل فرزند بیعمر را یا غزای بیت
 الله زاده الله تشریفنا و تعظیما پس مسلم بن عقبه را فرستاد
 و با وی وصیت کرد که اگر ویرا حاد ثنه موقوفه آید حصین بن نمیر
 سکونی را خلیفه گیرد و گفت اینها را که من ترا بر سر ایشان
 مبرستم سه بار دعوت کنی اگر در مقام اجابت و قبول در آمدن
 کن از و الا با ایشان جنگ و مقاتله کن بعد از آنکه بر ایشان

مطالب آنی تا سه روز حرم مل ینه منوره را اباحت کن و هر چه
 در آنجا باشد از مال و سلاح و طعام نصیب لشکر یان سازد بعد
 از سه روز دست تطاول از ایشان برگیرد با علی بن حسین سلام
 الله علیهما تعرض مکن که و بیاد اتفاق داخل این جماعت نیست
 بعد از وصول خیر این لشکر با اهل مل ینه منوره ایشان نیز به تپیا
 و امتناع از مل اذعت اهل فساد پر خاستند و با جماعت بنی
 امیه که محصور بود دل گفتند که با ما عهد و بیعت کنید که بگر
 و فساد بر نخیزد و جاسوسی و کشف اسرار ما نکنید و مظاهر
 اعدا ما و اعدا ایشان نمائید و اگر نه فی الحال تمامه
 شمارا در تحت تیغ سیاست و هلاک میکشیم بنی امیه از برای
 مل اذعه وقت و اضطرار حال صورت عهد و اتفاق با ایشان
 بر بسته بطریق نفاق همراه ایشان بدفع مسلم بن عقبه بیرون
 مل بنده آمدند مروان بن الحکم پسر خود عبد الملک را در خفیه
 مسلم بن عقبه فرستاد تا از ناحیه حرم در آمد سه روز مهم کارزار
 موقوف دارد بعد از سه روز روی مشاورت با اهل مل ینه منوره
 آورد و گفت تل بی چوبست و چه میکنید گفتند غیر از حاره و
 مقله تل پیری نیست تا دفع این فتنه و فساد از حرم این خیر البلاد
 کرده شود مروان گفت اثاره ما در گفتنه و فساد خوب نیست
 کردن اطاعت و امتثال به نهید و با بزیل پلید بیعت نمائید که
 مصلحت اینست اهل مل ینه منوره را این سخن پسند نیفتاد
 و قراری بر حاره و اد و بر آمدند عبد الله بن غسیل سوار شدند

و در صف قنال در آمد و در شجاعت و مردانگی داد مسلم
 بن عقبه را بعلت ضعف و مرضی که داشت او را بر سریری نشاند
 در میان دو صف برداشته بودند و تحریر و ترغیب لشکر یان
 خود می نمود عبد الله بن مطیع نیز با هفت پسر خود مقامت
 کرد و بن رجاء شهادت رسید و مسلم بن عقبه سر او را بر یزید
 پلید فرستاد و آخر الامر قهر و غلبه نامزد لشکر یزید یان کشته
 تا سه روز به موجب حکمی که وی کرده بود ابا حنیف حرم مدینه
 منوره و نهیب اموال و قتل نفوس و فسق نساء شعرا ایشان بود
 و اقدی نقل می کند که اهل مدینه منوره بعد از مقاربت لشکر
 یزید در حفر خندق مشاورت نموده هم بر اساس خندق رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم خندقی حفر نمودند و تا پانزده روز و آنجا
 مشغولی کشیدند و کرد آمدند مدینه مطهره قلعه با خار بست بنیاد
 نهادند و راه در آمد برد شمنان بر بستند و از هر طرف تیر و سنگ
 انداختن گرفتند تا مجال فرصت براءت اتنک ساختند مسلم
 بن عقبه از هول این واقعه در گوشه حرمه در خزیند و مروان کس
 فرستاد تا در کشف اسن واقعه حیلۀ برانکیزد مروان بنزد بنی
 حارثه آمد بعضی از ایشان را در دام طمع در آورد و گفت که
 اگر از یک جانب سر راهی کشادۀ دهید من آنرا به یزید پلید
 بنویسم تا با نعام و صلوات جانات سبیه مکافات شما بکنند
 حماء از بنی حارثه بگفته مروان گرفتار دام حیلۀ و فریب آمد
 راه بر ایشان کشادۀ دادند تا لشکر یان مسلم بن عقبه راه در آمد

یافتند طوائف اهل مدینه مطهره که در هر ناحیه ایستاده بودند
 بر مدخل اهل شام رسیدند بمقاتله و معاربه در افتادند و این
 ای حمله بسند صحیح رسانیدند و میگویند که اشیاخ مدینه
 منوره حدیث میکردند که معاویه در حالت احتضار موت
 یزید پلید را پیش خود طلبید و گفت چنین دانم که تو را اهل
 مدینه منوره روزی پیش خواهد آمد باید که علاج آن واقعه
 بمسلم بن عقبه کنی که هیچکس را تا صبح ترا روی زمین واقعه
 نمی بینم چون یزید پلید بعد از پدر بر سر برامارت نشست
 بعد از وقوع واقعه بر نهجی که مد کور شد هم بروصیت پدر
 عمل نمود و مهم اهل مدینه منوره بانصرام رسانید و الله اعلم
 آورده اند که زنی بنزد مسلم بن عقبه بفریاد آمد و در باب
 پسر خود که در بند وی بود تضرع بسیار نمود حکم کرد تا زود
 پسرش را از بند بیرون آورده کردن بزدند و سراور را بدست آن
 زن دادند و گفت تو بسلامت حیات خود بس نمیکنی تا بشغامت
 پسر نیز آمده آورده اند که تا سه روز اکثر مردم مدینه منوره را
 در بند داشت که بوی طعام و شراب و شام ایشان نمیرسید
 سعید بن المسیب را که از کبار تابعین بود پیش وی آوردند
 گفت بیعت یزید اختیار کن وی گفت بیعت کردم بر سیرت
 ابو بکر و عمر فرمود تا کردنش ز نمل مردی برخاست و بر جنون
 او کواهی داد تا از سر جرم او در کند شت و این مسلم بن عقبه
 را مسرف گویند از جهت اسراف و افراطی که در قتل و فساد

داشت و اقلی در کتاب الحرة نقل میکنند که یزید پلید بر
 مسرف آمد دید که او بعلت فالج گرفتار است و بر بستر هلاک
 افتاده گفت اگر این ضعف و مرض توئی بود ها حکم و وائی این
 امر ترا می ساختم که مخلص تر و ناصح تر از تو کسی دیگر نمی بینم
 امیر المومنین یعنی والد بزرگوار معاویه بن ابی سفیان مرا
 در مرض موت خود وصیت کرده است که اگر ترا از جهت اهل
 حجاز واقعه پیش آمد علاج آن از پیش مسلم بن عقبه جوی
 مسرف برخاست و گفت سوگند بخدا بر تو باد یا امیر المومنین
 اگر دیگر پیرا غیر من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه
 درین کار هیچکس غیر از من نتواند بود من درین باب خوابی
 دیده ام که درختی را از درختان عرق می بینم که شاخهای
 خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد است پیش تو رتم می
 شنوم که آن درخت میگوید که برآمد اینکار بردست مسلم بن
 عقبه باشد ازان روز باز فال بر قتال اهل مدینه زده ام و دل
 خود را به بر آوردن الم انتقام از قاتلان عثمان تسلی داده
 یزید پلید چون عزیمت اود را مضامین مهم مصمم یافت گفت
 پس زود باش و علی بر که الله بجانب اهل مدینه متوجه شو که
 تو حریف ایشانی اگر ایشان از در آمدن مدینه و قبول بیعت
 و اطاعت من سد راه تو شوند تیغ بیل ریغ قهر و سیاست بر کپرو
 از صغار و کبار ایشان اثری باقی مدار و تا سه روز ادنهب
 و غارت بده و اگر بر اهل خلاف و جدال تو نروند تو نیز متعرض

بجمال ایشان مشهور با مضای مهم عبد الله بن الزبیر متوجه شو
 آورده اند که چون این مسرف ناعاقبت اندیش بر کشتگان
 حرم نظر می انداخت می گفت که اگر با وجود کشتن ایشان
 بد و زخ روم دیگر از من بد بخت تر در عالم کسی نخواهد بود
 و از ذکوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت مسلم بن
 عقبه بعلت مرضی که داشت دروائی بکار برد و بود متصل آن
 طعامی طلبید تا بخورد طیب گفت اگر در خوردن بعد از
 استعمال در اصبوری کنی بهتر باشد تا دروائی که خورد و کارگر
 افتد گفت اکنون مرا تمای حیات برای چیست حیات را برای
 آن دوست میداشتم که تا سوزش سینه را از قاتلان عثمان
 یاب شمشیر بنشانم اکنون که این مراد حاصل وقت من شد
 هیچ چیز محبوب تر از موت نزد من نیست یقین دانم که حق
 سبحانه تعالی مرا بسبب قتل این ناپاگان از جمیع ذنوب
 و معاصی مطهر ساخت سید علیه الرحمة میگوید که این سخن
 ناشی از غایت حمت و جهالت و شقاوت او بود زیرا که قتل
 این جماعت موجب جرم و معصیت بود که بر اهل ن از و بال و نکال
 آن در غایت صعوبت و اشکال است و از جمله صحابه که بطریق
 جبر بقتل رسانید عبد الله بن حنظله الغسیل بود که با هفت
 پسرانش بقتل رسید و عبد الله بن زید حاکمی و ضوء رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم و معتل بن سنان الاشجعی که در
 فتح مکه معظمه حاضر بود روایت قوم خود در دست او بود و

نیز آورد و اندک که همین مسرف شقی و مروان بن الحکم بر
کشکان حرم طوفی میگردند بصفه سیر و تفرج بر سر این
مظلومان بکن شدند عبد الله بن الخسیل را دیدند که انگشت
شهادت را بسوی آسمان دراز کرده افتاده است مروان
گفت والله تو اگر بعد از موت انگشت با آسمان برداشته چه
انگشتهای که مادر حیات خود از دست شما بسوی آسمان
برنداشته ایم و بدو رکاء مولی تضرع ننموده و دعا نکرده ایم
مردی چون این حرف بشنید برخاست و گفت اگر احوال این
جماعت بر آن نهیج است که تو میگویی پس دعا و ما همه در قیل
اهل جنت بود گفت ایشان مخالفت درین کردند و عهد مسلمانی
شکستند نقل است که چون مروان بعد ازین واقعه بریزید
پلید قدم برد شکرانه سعی او که درین واقعه نموده با حسن طرق
بجا آورد و او را بخود مقرب گردانید و ابن جوزی باسنن می که
او راست منصل بسعید بن المسیب می آرد که وی گفت که در
لیالی حره هیچ بکی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
غیر من نمی بود و اهل شام که در مسجد می آمدند می گفتند
که این پیرکد توانه در اینجا چه می کند و هیچ وقت نماز نمی
در آمد که من آواز اذان و اقامت نماز از حجره شریفانی شنیدم
و هم بد آن اذان و اقامت نماز می کردم هیچ یکی در مسجد
با من نبود رضی الله عنه و از جمله قیابح و شنایع این واقعه
شنیعه آورده اند که ابوسعید خدری رضی الله عنه را دیدند

که موی ریش او همه بریده است پرسیدند که این چه صورت
 است مگر تو بلحیه خود لعب میکنی و میخوری گفت نه چنین
 است این از آثار ظلم اهل شام است که در واقعه حره بمن
 رسید و طایفه در خانه من درآمدند و هر چه از متاع بیت
 و اسباب خانه باشد همه را پاک به بردند جماعت دیگر
 رسیدند چون هیچ چیز در خانه نیافتند آتش قهر در نهاد
 ایشان افتاد گفتند شیخ را بجنبانید هر کدام از ایشان از
 ریش من موی برکنند و با اینحال که مراسمی بینید رسانیدند
 و بر همین قیاس شنایع و قبایح این قضیه نامرضیه خارج از حد
 تعقل و امکان تصور است و آنچه عاقبت کار این ظالمان ناعاقبت
 اندیش شد دلالتی واضح دارد بر خذلان و خسران دنیا
 و آخرت ایشان آورد و اندک که چون آن مسرف بد کردار
 اهل مدینه را برد عورت یزید پلید با اختیار عبودیت او
 اطاعت در معصیت و طاعت اگر او اجبار نمود اکثر مردم
 بیعت گواهیت و طریقه اضطرار اجابت او نمودند در آن میان
 مردی بود از قبیله قریش گفت بیعت کردم ولیکن در طاعت
 نه در معصیت مسرف قبول این بیعت از وی ننمود و بقتل او
 حکم کرد و آنک این مرد مقتول سوگند خورد که اگر قدرتی یابد
 این مسرف را از نیک یا مرد و بسوزد بعل از آنکه وی از قتل و نهب
 اهل مدینه مطهر و روی بد اندیشی بجانب مکه معظمه آورد
 تا که عبد الله بن زبیر سازد بعل از دست او روزی که داشت

رخت بد را البوار کشید آن زن با چندان غلام بر سر قبر آوردست
 تا او را از قبر بر آورد و سوگند که خورده بود راست سازد چون
 قبر بکشد اژدهای دیل که بگردن مسرف پیچید است و استخوان
 بیخی او را گرفته می مکد قوم همه از معاینه این حال ترسیدند
 و با زن گفتند که قادر و مطلق جزای اعمال او را داده و از
 قصد انتقام وی کفایت تو کرد و است همین عذاب او را
 پس است گفت لا والله تا من عهدی که با خدا کرده ام وفا نکنم
 از سر این مسرف نکند رم گفت او را از جانب قد مهای او بر آید
 در آن جانب نیز بدند که اژدها بهمان طریقه پیچید است
 آن زن وضو کرد و دو رکعت نماز بکند آورد دست تضرع بد رکعت
 حضرت قهار برداشت و دعا کرد خداوند اتومیدانی که غضب
 من بر مسلم بن عقبه از برای رضای تست مرا فرصت ده و قدرت
 ده تا او را از میان این مغاک بر آورم و بسوزم بعد از آن چوبی
 بر گرفت و مردم آن ما رزد تا از بیابان سراو بر آمد بد و رفت
 فرمود تا او را از قبر بر آوردند و بسوختند و اقدی میگویند که
 پیش ما چنین به ثبوت رسید که آن زن ام یزید بن عبد الله
 بن زمه بود بعد از توجه مسرف بمکه معظمه وی بر مسافت
 دوسه روزه راه از لشکر با قوم خود میکشت چون خبر مردن
 مسرف شنید بیامد و او را از قبر بر آورد و بردار کشید ضحاک
 میگوید که کسا نیکه او را بردار کشید و دیکه بودند با حکایت
 کردند که مردم هم بردار او را سنکسار کردند و ذکر سوختن

درین روایت نیامد احتمال دارد که سوختن او بعد از دو سه روز که بردار کشیک بودند باشد پس انعکس گاه سوختن را روایت نکرد در حالت اول دیکه باشد که هنوز از فرود نیامورده بودند و الله اعلم قرطبی می آرد که مردن او بعد از واقعه بسه شب بود در راه مدینه شکم او تمام بزرگ آب و ریم پر شد بود بغایت شامت و فصاحت جان داد ولیکن وی از غایت حماقت و قساوتی که داشت در وقت مردن میگفت خدایا اولی از من بعد از شهادت لا اله الا الله عملی که محبوب ترین اعمال پیش من باشد و شاید آن قبول درگاه تو بود وجود نیامد الا قتال اهل مدینه اگر مرابا وجود این عمل در آتش اندازی دیگر بد بخت تر از من کسی نخواهد بود بعد از آن حصین بن نمیر سکونی را طلبید و گفت ترا امیر المومنین بعد از من والی ساخته است زود متوجه مکه باش و در کار ابن الزبیر تاخیر مکن و در قتال او بتقصیر راضی مشور مجانبی نصب کن و گراناه بخانه کعبه آرد مترس و بکار خود باش و منجنیق بیند از حصین بن نمیر بوسیلت او بکه آمد و شصت و چهار روز این بلد معظمه را محاصره کرده داد محاربه و قتال داد و مجانبی را بکعبه مشرفه انداخت آورد و اندک که یکی از ایشان آتشی بر سر بینه گرفته بود باد می در رسید و آتش بخانه کعبه در گرفت در اثنای همین حال خبر مرکب یزید رسید و رسید که بعلمت ذات الجنب رخت حیات بد را ابرو ارکش بد و نشانهای در اهل

شام و بنوا میهد و افتاد همه خوار و نزار و سوا برکشند و روی
 هزیمت بفرار نهادند و وقوع واقعه حرة روز چهارشنبه بست
 هفتم یا بست هشتم ذی الحجه سنه ثلث و ستین و موت مسلم
 بن عقبه غره محرم سنه اربع و ستین و قذال مکه و قذ ف بیت الله
 بمنچنیق روز شنبه ثالث ربیع الاول و مردن یزید پلید اول
 ربیع الاخر بعد از واقعه حرة بر نهجی که سه بود یاد ر کتاب
 و ما ذکر کرده و الله اعلم * فصل * از جمله غرائب و قابع که
 درین دیار عظمت شعار و وقوع این یرفته و حضرت سید ابرار
 صلی الله علیه و آله و سلم بد آن اخبار نموده بود ظهور نار حجاز
 بود که دلالت او بر عظمت شان این بقعه کرامت نشان اظهار
 من الشمس است و ما نا که حکمت در وجود آن نار تخویف
 و انداز ارشاد روزگار بود بوقوع حوادث و وجود قابع که
 در آن ایام بظهور آمد و حکمت در تخصیص این بلك شریفه
 انکه چون این بقعه محل رحمت و مقام شفاعت است ظهور
 او در بنجاد ریاب تخویف و انداز و عبرت و اعتبار داخل باشد
 و بعد از ظهور این حکمت و حصول این مقصود زلال رحمت
 که خاصه این حضرت عالی رتبت است کار خود کرد و آتش غضب
 الهی فرو نشانند قرطبی میگوید که از ابتداء سلیم جمادی الاولی
 سنه اربع و خمسین و ستمائیه در مدینه با سکنه تا غایت ثالث
 جمادی الاخری زلزله عظیمه بوجود آمد که مانند رعد
 ارازاها کرد و جمیع بیوت و جل ران در تزلزل و تحریک درآمد

و یک شب چهارده بار با هزد و با پعود نمود و در ثالث شهر
 مد کور بعد از نماز عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد مثل
 شهری بزرگ که او را قلعه باشد با بروج و شراریغ و کویا که
 جماعه ازاد میان هستند که اورا می کشند و بهر کوهی که
 میرسد چون خاکستر بهار فنا میدهند و چون از نزدیک از
 میبرد و چون رمل فریاد میکنند و چون دریا جوش میزند
 و کویا که از میان او جویهای سرخ و کبود می برآید و بقرب
 مدینه منوره میرسد و با وجود آن نسیمی باران سوسپدینه
 منوره می آید قسطلانی که از اهل آن عصر است میگویند که
 ضوآن نار اکناف و اطراف آن بوادی و براری را گرفته بود
 و حرم نبوی و جمله بیوت مدینه منوره را مثل نور آفتاب
 و گرفته و مردم بشبهه در روشنائی آن کار کردند و نور آفتاب
 و ماه در آن ایام از کار افتاد و الخساف پذیرفته و بعضی در
 مکه معظمه نور این نار را دیدند و تیماء و بصری مشاهده
 نمودند و مصدوق آنکه مخبر صادق خبر داده بود که آتشی از
 جانب حجاز برآید که بنوری کرد نهامی شتران در بصری
 نماید مشهور گذشته مورخان آورده اند که طول وی مقدار
 چهار فرسنگ بود و عرض بقدر چهار میل و عمق یک و نیم قامت
 آدمی و جریان او مثل سیول و تموج او مانند دریا و از آنچه
 از او حجاز در تاب او گل آخته شد بود سدی عظیم در وادی
 بوجود آمد و تا هفتای مدین ما نفع سلوک اعراب و مشی

مواشی و در و اب بود این نیز متضمن حکمتی بالغه شک که در
 اکثر احوال از آن جانب بعضی از مفسدان اعراب آمده
 تشویش گونه باهل مدینه میروسانیدند حد و کثرت این سد مانع
 در آمد ایشان آمد * بیت * تو مپندار که در کار خد او ند
 خطاست * زانکه او هر چه کند عین صلاح است و صواب *
 و بالجمله عجائب این آتش و عظمت او از حیطة بیان ا قلام
 و مرتبه بسط کلام خارج است جمال مطری که از مورخان
 مدینه است می آرد از عجائب احوال این آتش آن بود که
 ا حجار را میخورد و در اشجار از وی اثری نبود و میگویند که
 شنیدم از بعضی عتقاء امیر عزالدین منیف که صاحب مدینه
 با سکنه بود میگفت که امیر من کریم را با شخص دیگر با استخبار
 احوال این نار امر فرمود ماهر و سوار قریب آن رفتیم هیچ
 حرارتی از آن محسوس مانشد با اینکه جبال و قلاع فرو میبرد
 من تیری را از ترکش گرفتیم و دست بجانب او دراز کردم
 پره های تیر همه بسوخت و چوب او بسلاست مانند اینچامطری
 میگردید که در خاطر من از استماع این محال معنی دیگر میروند
 که گویا نا خوردن او اشجار را از آثار تحریم نبوی است که
 در شان حرم مدینه منوره و وجوب طاعت او بر جمیع مخلوقات
 و رعایت او ب باوی بر کافه کائنات فرموده است صلی الله علیه آله
 و سلم ولیکن قسطلانی میگوید از بس شگ حرارت آن نار هیچکس
 راه جمال قرب او نبود و قادر و تیراند از امواج حرارت و افواج

همبیت او میرسید و نیز وی میگوید که از شخصی که در نقل اخبار
 و ثوق و اعتماد را شاید شنیدم که در روادی سنگی بزرگ بود
 که نصف آن داخل حرم بود و نصف دیگر خارج نصف خارج
 را آتش فروردیه بود و چون به نصف داخل رسید منطقی کشت
 درین روایتی که جمال مطری آورد است و کلام قسطلانی
 بظا هر منافاتی است سید علیه الرحمة میگوید که کلام قسطلانی
 اقرب است بقبول زیرا که وی از اهل آن عصر است و احوال
 آنرا به شاهد معلوم کرده و اعتنا بجمع اخبار را نموده کتابی
 علیه در اخبار این نار تصنیف کرده و صد و اینجالت که در
 سنگ معاینه نمود و از ابلغ معجزات حضرت سید کائنات است
 که بعد از زمان حضور آنحضرت بظهور رسید صلی الله علیه
 و آله و سلم و محرز سطور گوید عفا الله عنه که چون در حقیقت
 وجود این آتش از آیات کامله الهی و معجزات حضرت رسالت
 پناهی است اگر در اوقات مختلفه نسبت با شخص منعد و
 آثار و احوال آن مختلف آید چند آن غریب نباشد زیرا که
 این اختلاف احوال را نیز اثریست در کمال قدرت خداوندی
 و اجلال اعجاز محمدی بعضی را اینچنین گرم نموده باشد و دیگر
 آنچنان سرد * و الله ملی کل شیء قدیر * با تفاق هر دو کلام
 در عدم تاثیر در آنچه متعلق است بحرمت حرم بشیروند
 علیه صلوات الله العظیم الخیر آورده اند که قاضی و امیر مدینه
 منوره با جمیع اهالی و ساکنان جمع شده روی بتضرع و ابتهال

نهادند و از برای تاسیس اساس استغفار در روز مظلوم و اقرار
 حقوق کوشیدند و اعتناق ممالیک نموده داد تصدق و احسان
 دادند و در شب جمعه و شنبه جمیع اهل مدینه منوره حتی
 النساء و الصغار در حرم شریف بیتوتت کردند و کرد حج و شریف
 سر برهنه حق تضرع و ابتهال بجاء آوردند حق سبحانه تعالی
 به یمن و برکت حبیب خود صلی الله علیه و آله و سلم روی آتش
 بجانب شمال کرد انیدند اهل این بلد و عظیمیه را امید و ارکرم
 خود ساخت و سیول و امواج آتش که اکناف و اطراف او دیده را
 بنقصت اشتمال و استیعاب در گرفته بود هم بد آن جانب روی
 آوردند تا بقای این آتش بقول مورخان سه ماه بود قسطلانی
 در کتاب خود می آرد که ایند او از روز جمعه سادس شهر جمادی
 الاخری تا غایت روز یکشنبه بست هفتم رجب که مجموع مدت آن
 پنجاه و دو روز باشد بود و در سن دوسخن نیز مخالفتی هست و
 لیکن آورده اند تا چند گاه چنان بود که گاهی این آتش بلند
 می شد و گاهی فرو می نشست پس تو اند که قسطلانی زمان غلبه
 و امتیلائی او را تعیین نموده باشد و مورخان مدت انقطاع
 و انطفای کلی او را بیان کرده بحیثیتی که اصلا اثری از روی بروی
 زمین باقی نبود بآنکلیه زایل شد و اینست بیان این نارقیامت
 آثار که درین دارالابرار روی نموده و برکت حضرت سید
 مختار صلی الله علیه و آله و سلم آفتی بر و نوسانید و هم درین
 سال و قایع غریبه در اکناف عالم بعد و تا آمد و چنانچه

در جمله بغداد طغیان عظیم آورد و اکثر ابنیه بغداد را
 غرق کرد و عمارات اعلی را مهلک ساخت و در اول سال دیگر
 که بعد از سنه ظهور این نارا آمد قیامت کبری که عبارت از خروج
 لشکر تاتار است بمدینه الاسلام بغداد و قتل خلیفه عباس
 المعتمد بالله با مسلمانان دیگر قیام پذیرفت آوردند که
 می و چند روز تبخ قهر و سیاست این کفار در قتل اهل اسلام
 آهیخته بود و کتاب های علوم دینی را بر آورده زیر پایهای
 در آب انداخته و در رمه مستنصر به علف خانهای چار یابان
 بجای خشت بکتابها بر آورده بودند و بغداد از اهالی و موالی
 خالی افتاده بود و آتشی بر روی استیلا یافته دار الخلافه و اکثر
 اماکن و مقامات و مقبره و صافه که من خلفا بود و قصور
 بر امکه پاک سوخته و موت و فنا بطریق و باد بغداد افتاد و هم
 از آن زمان با زبساط خلافت خلفای عباسیه پیچید و شد
 * والله الخلق والامر له الحكم والیه ترجعون * و از عجائب
 قدرت خداوندی آنکه در همین سال بعد از فرونشستن این
 آتش بمسجد شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم به بعضی اسباب
 عادی آتش در گرفت تا بداند که کنه افعال حضرت رب العزت
 جل جلاله و ادراک حکمت آن مقدر و قدرت بشو نیست و
 بندگان را در آن جز تفویض و تسلیم چاره نئی * مصرع *
 * کند هر چه خواهد برو حکم نیست *
 * لا یسال عما یفعل وهم یسألون * و نیز چون آتش از غیب

بود از عالم قدرت و از بیرون پرده اسباب ابقای مدینه
مقدس از آن در اظهار شرف و اثبات امتیاز آن ادخل بود
ولیکن اسباب عادی چون موضوع اند از برای ترتب مسببات
و انتظام عادات ظهور آثار آن چند آن غریب نباشد که از غیر
عادیات و لهذا اگر انسانی تکذیب و انکار نبی یا ولی نماید
اگر جسد خود آن انسان بمعجزه آن نبی یا کرامت همان
ولی زنده باشد هیچ در ثبوت درجه نبوت و مرتبه ولایت
قادر نبود اما اگر جمادی با حیوانی بد آن ناطق گردد قادر
بود زیرا که این از غیب است و از بیرون دایره اسباب

* باب سیوم *

* در بیان اخبار رسکان این بقعه کرامت نشان در قدیم المزمان *

* تا وقت قدوم کرامت لزوم حضرت سیدانام علیه *

* الصلوة والسلام *

علماء سیر و تواریخ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده
اند که مردم بعد از برآمدن از سفینه نوح علیه السلام که مجموع
ایشان هشتاد تن بوده اند در اطراف بابل در طول ده
روز دراز و آزرده فرسنگ نزول کرده اساس توطن در آن سرزمین
نهادند بعد از توالت و تناسل جمعی کثیر از ایشان بوجود آمده
در حوزه اجتماع و اتفاق جمع آمدند و نمودن کنعان
بن حام بادشاه ایشان شد و بعد از آنکه ملت کفر و رسم
طغیان در میان آمد اختلافی و تفرقی با حوال ایشان راه یافت

و هر یک بنا حیه افنادند و بهفتاد و دو زبان مختلف گشتند
 جمعی از ایشان که اولاد سام بن نوح باشند زبان عربی
 بالهام الهی وضع نمودند و بر زمین برکت قرین ملینه سکونت
 کردند اول کسی که درین زمین زراعت کرد و نخل نشانند
 ایشان بودند و ایشانرا عمالقه و عمالیق گویند زیرا که از
 اولاد عملاق بن ارفخشذ بن سام بن نوح اند و عمالقه را بعد
 از مدتی بسطی عظیم در اموال و املاک و ولایات دست داد
 و مابین بحرین و عمان و حجاز تا شام و مصر در تحت تصرف
 ایشان درآمد چنانچه شام و فراعنه مصر همه ذریات ایشانند
 و بادشاه ایشان در زمین حجاز ارقم ابن ابی ارقم شد و عمرهای
 دراز و عیشهای فراخه و وافق روزگار ایشان آمد تا گویند که
 مدت چهارصد سال میکند شت که صورت جنایه دیدن یا آواز
 فوجه شنیدن نهی شد و بعد از عمالقه نواحی این سرزمین
 موافق اقلام یهود و موافق اقوام ایشان شد و اخبار علماء
 تواریخ در بیان سبب نزول و ورود یهود و توطین ایشان در اینجا
 مختلف واقع شد و زمین که از اکابر علماء حدیث است از
 ابوالمنذر شرقی روایت میکنند که حدیثی در تاسیس ملینه
 از سلیمان بن عبد الله بن حنظله الغسیل شنیدم و متابع و
 مطابق آن از بعض رجال قریبش از حدیث عبد الله بن عمار بن
 یاسر رضی الله عنهم نیز یافتیم و چون ماده اتفاق حدیثین از
 در دست اختلاف آنها بیشتر بود مضمون هر دو بیکدیگر جمع

آوردم و آن چنان است که چون موسی علیه السلام بارای
 مناسبک حج بکه آمد طوائف کثیر از بنی اسرائیل درین سفر
 با وی همراه بودند و در وقت رجوع و انصراف از حج عبور
 ایشان بر زمین مدینه اتفاق افتاد و چون این موضع را بصفت
 بلکه نبی آخر الزمان که در توربت خوانند بودند یافتند طائفه
 از ایشان روی مشاورت و ترک موافقت موسی علیه السلام
 بیکن یکر آورد و رخت اقامت درین موضع نهادند جمعی از
 اعراب نیز که در نواحی بلاد حجاز ساکن بودند با ایشان عقد
 موافقت بسته بدین ایشان در آمدند پس برین قول اول کسی
 که درین موضع طرح سکونت و توطین انداخت یهود باشند
 ولیکن راجح بیش از باب فن تاریخ آنست که پیش از یهود
 عمالقه درینجا سکونت داشتند و توطین یهود بعد از ایشانست
 والله اعلم و ابن زبالة بسندی که دارد از زهره بن الزبیر میآورد
 که چون عمالیق درین بلاد صورت انتشار یافتند و مکه و مدینه
 و حجاز و جز آن بلاد دیگر در تحت تصرف ایشان آمد بنیاد
 تکبیر و طغیان و عتو و عصیان که در غالب از لوازم حال ملک
 و سلطنت است در میان نهادند موسی علی نبینا و علیه السلام
 بعد از غرق فرعون و فتح بلاد شام و هلاک کنعانیان که در آن
 مقام بودند لشکری عظیم به بلاد حجاز بقلع و قمع عمالیق
 فرستاد و با هلاک و استیصال ایشان الانساء و اطفال امر
 مورد حق سبحانه و تعالی چون لشکر موسی علی نبینا و علیه

جنود القوم و الکسور و نشل و الورا و از حول و رکب شستن

السلام را برین قوم غالب کرد انید ایشان بموجب امور رسالت
 جماعه این قوم را با پادشاه ایشان که ارقم بن الارقم بود بقتل
 رسانیدند در آن میان جوانی دیدند از ابنای ارقم در نهایت
 حسن و جمال که توقف در قتل او بعد از مشاهده صورت حال
 از لوازم طبیعت بشری با سبب امضاء مهم او را موقوف حکم
 جلید نبی الله از مصالح وقت شمرده و متوجه جناب رسالت
 کشتند قضا را پیش از وصول ایشان بمنزل مقصود طائر روح
 پرفتوح موسی علی بینا و علیه السلام بر اوج قفس عروج فرموده
 بود چون آوازه قدوم فتح لزوم عساکر موسویه بکاخ صماخ
 بنی اسرائیل رسیدند ای مسرت و مبرت در داده با استقبال
 ایشان شتافتند و از کیفیت حال پرسیدند گفتند که غیر این
 جوان که موقوف حکم نبی الله داشته با خود آورده ایم یک کس
 را از آن قوم غیر نسا و اطفال زنک نکند داشته بنی اسرائیل باستماع
 این کلام از ایشان تبری تمام نمودند که این معصیتی است که
 بر او خلاف حکم پیغمبر خود رفته اند تکلیب نموده آید و یکر شما
 را در میان ما جای نیست ایشان با یکدیگر گفتند که برین
 نقل یومار بهتر از آنجا که آمده ایم و یکر نخواهد بود هم بر
 زمین حجاز زبر کشتند و توطن نمودند این بود تقریب سکون
 یهود در زمین حجاز بعد از هلاک عمالقه و هم ابن زبانه گوید
 که اصح آنست که طبری گفته است که نزول بنی اسرائیل بر زمین
 حجاز در واقعه بخت نصر بود در وقتی که بلاد شام را پی سپهر